

درس صد و چهارم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین

استعجال . مستعجل . تمجیل . معجلا . علی العجالة . اجتماع . مجتمع .  
 مجموع . عرصه . عرصات . عرف . عارف . عرفان : تعارف  
 در این چند روز حیات مستعجل تمجیل کن که عجله مرگ پیش از تست  
 در وقوع استبداد هر چه استعجال شود بازمی عقب افتاده است  
 قصد فیبری کردی معجلا انجام ده که طبیعت تو لایق مانع نمیکند  
 خیر کامل و کلی را قادر نیستی علی العجالة جزئی و اندک را ترک مکن  
 اجتماع چندین معدود را عدد مینامند و فردی از معدود را واحد  
 اجتماع چندین معدود متجانس را جمع مینامند و عدد مجموعها حاصل جمع  
 عرصه عرصات ( اکسیوزیسون خدا ) نمایشگاه حسنات و سیئات  
 معنی عرفه در صحرائی عرفات برای عرفا خوب معروف میشود  
 تعارفات را که در عرف معروف است باید معمول و متعارف داشت  
 عارف آنست که مصدر و قایم را بشناسد و بجا ترنجد و بمرافقه نپردازد  
 عارف بر حال عرفان نیستی هر نسبت بدی بنا نهادهی تعرفه اعمال خود در ادا  
 عرفا جهان را میشناسند جهان از کجا عارف شناس خواهند شد  
 تعارف عبارت از ایفای ادبست نه اثبات حسن یوسعی بر جرب  
 عرفای معروفه اگر معرفت نمیداشتنند به عرفان معروف نمیشدند  
 ترویج معارف نمیکنی که با که عارف شوی عرفا را هم ترویج کن تا از دمار یف  
 بشوی جاهل هزار عرفان بافی کندا شتر است که لیاقی نمیکند یا اعمالی که بیانی

## درس صد و نهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین

معرفة . معارف . تعرفه . بتعرفت . معرفت . عرف . عروق . عرق .  
 عراق . عرب . عجم . معجم . معجم . اعجم

از باب معرفت حیات خود را در احبای معارف میدانند  
 تو خود را تعریف نکن افعال تو تو را بصداقت تعرفه است  
 صادرات هر کس معرفت آنکس میباشد چنانکه احمال تردید نباشد  
 عرق بتتر جلاله نجس است و عرق حکام ظلمه غیر نجس؟؟  
 هر که را عرق حمیت نباشد تعصب ملهت نخواهد داشت  
 یکنفر ژاپونیرا بکشیم و خویش را در عروق و اعصاب خود آتو کسبون کنیم  
 عراق و عرب عبارت از کربلائی معنی و توابع بغداد است  
 تاریخ معجم در تواریخ سلاطین عجم مثل عربیست که معجم باشد  
 معارف اعراب بدرجه براعجم عایق آمد که هر غلط را گفتند عجمه دارد  
 اعراب عجمه را عیب کلام میدانند و اعجم کلمات خود را معرب میکنند  
 نصارای چین اینان را که عربی زبانند بر اسلامیت نزدیکتر از مسلمین عوام  
 دیدم اگر اسلامیت علم بقرآنست پس تعلیم و تعلم عربی بر مسلمین واجبست  
 عجب از علمایست که دعوت پیود را واجب میدانند و تعلیم زبان را حرام  
 داعی که زبان مدعورا نداند دعوت را چه میداند  
 اگر علم بر السنه از اعجاز انبیا و ائمه بود چرا خود علماء جاهلند  
 علماء که ( محرره الداعی ) امضا میکنند چرا دعوت میکنند

عروج . عراج . اعراج . معراج . عوام . اعمی . عجوزه  
 عروج ملت با معارف ملیست و معراج شان با عوارف دینی  
 عراج بگذر عاست و این اندازه مایه عمر و حرج  
 انزوای اعراج از تاراج و اعراض اعمی از نامحرم توبه عجوز از فوراس  
 ملت جاهل آرزوی نجات نماید بمینها اعراج آرزوی معراج میکنند  
 نماز معراج مؤمن است اگر خاص باشد  
 بیچاره عوام که عمامه سرا اعلامت ایمان میداند از نیست که معنی ایمانرا نمیداند  
 اگر من نتوانم بی عمامه داخل جمعی باشم پس عمامه دام من است  
 عوام اعمی را بین که هر چه دام سرا باند می بینند بیشتر از دام میکنند  
 عوامرا کالانعام گفتند زیرا که هزار نفرشان بیشرایمان قطار میشوند  
 عوام که بخوش زکاتی فقیر دارند با عمامه سر آید و ندو خرسوز نسوند  
 قطاریکه مهارشرا بدست مثل من گمراه میدهد بیست علوفه غیر از جوع  
 و آبی جز عطش و باری سوای ثقل نخواهد داشت  
 عمامه امرا میفروشم زیرا که بدلالی آن خود را میفروشم  
 تا نمیتوانی با اعمی معامله نکن که سرم در چشم است و بی چشم بی سرم  
 عامی با اعمی فرقی ندارد مگر در فتنه و انفساد  
 عوام منگو بدکاش عام میداشتم یک چشم میداشتم باین آرزو از نعم عام میپورزد  
 تصدیق معراج مطلق از اصول ایمانست و تحریفش بی لزوم

درس صد و هفتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین

عاجز . عجایز . عجوزه . اعجاز . معجزه . عجز . جعل . جعلی . جعلی  
جمال . مجبول

عاجز را رحم لازم است مگر عاجز نفس را که رحم بر وی و بر عاجز تر میکند  
قوت نفس فضیلت است نه نفس اماره بل نفس ناطقه

در کنج خانه نشستن و در بروی خود بستن شبهه عجایز است و اراهم  
نه عادات اکابر و افاضل : فصل الله

اعجز از هر عجوزه عاجز نفس اماره است

اعجاز عبارت از عاجز کردن مکر است و الزام آن بر صدق مدعا

معجزه مخصوص اُمیاست و ظهورش متوجه بر منکرین

بن بر عجز مده ولی خود را عاجز دان و از خدا قوه بخواه که بیمار عجز نسوزی

جعل را غذائی بهتر از مدفوعات و جاهل را علمی عالی تر از معلوماتش نیست

جعل طبیعت آن آدمی است که مند مجبول میدهد و بواسطه آنکه الهی از

مدفوعانست گرفته وجه معاش میکند

باحکام جعلی حق شرعی خود را بگری ناحق کرده

جمال عبارت از بعضی عمله سیاطین است که مثل جعل مسئله جعل میکنند

فضایل مجمله در حق ائمه روزه را بطل میکنند و موجب کفاره میشوند

کثرت مجولات علمای شبهه در فضایل علی علمای سنت را مجبور کرد که در

فضایل عمرو عثمان کتابها تدوین نمایند

دو دقیقه از روی یک دانه از حفظ بنویسید

۱۰۹

( درس صد و هشتم -- در تلاطم‌های دایر بر کلمات حرف عین )

اعزاز اعزّه اعسار عصر اعصار اعضا اعطا اعظام اعظم  
اعزّه عبارت از علمای باعمل و اذله عبارت از علمای بیعمل است  
اعزّه را اعزاز و اذله را اذلال واجب دینی است  
عاقبت اسراف فقر و اعسار است و انجام اقتصاد غنا و یسار  
آتش در سینه و جیخه‌اف مملو و ناسرئی است چنانکه محبت و غیرت در اعصاب  
محبت روح روح است و روح بی محبت بنامینه جسم بی روح است  
علو درجات عباد در درگاه میبود الاعلی و الاعلی است  
عصر حالیه هیچ مات مثل عصر حالیه ما نك اعصار سلف نشده  
رؤسای مات که خود را در هیکل نوع بجای سر میدانند دیگر افراد  
مات را باید بجای دیگر اعضا بدانند و الا برای دفع هیچگونه بلا  
دافعی نخواهند داشت زیرا که سر سپردار است و دست سپردار  
اعظام جهال تحقیر علامت است و هر دو **کنانه**

مرور اعصار عصاره نوع را تربیت می کند ولی فشار و اعصار  
اعظم قوم باید اعقل قوم را قرار داد که سعادت اعقاب را مقدم دارد  
اعظام سلاطین سلطانی است که استبداد را فدای استقلال **کنند**  
اگر در این عصر سعادت بسط مشروطیت بشود اسعد اعصار خواهد شد  
اجزای مجلس شورای ملی اعضای هیکل عدلند اگر از عدم بوجود آیند  
عضویت در انجمن مشروطیت اشرف از ریاست در حوزه استبداد است

۱۱۰ دو دفعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسید

( درس صد و نهم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

---

علم علما اعلام اعلام الاعلام فالاعلام اعتنا اعتقاد اعجاب اعجب اعجوبه  
عجب عجایب عجول عجیب عدو عداوت اعدایه معد  
خدمت عامای اعلام اعلام قبایح است و دعوت بترك قدایح  
دراختباب مجتهد برای مرافقه و تقلید مراعات الاعلام فالاعلام واجبست  
انکه اعتنا بر عبادت دارد اعتقاد بر جنات عدن ندارد .  
اعجب عجایب عجیب کداست و اعجز عجایز سالم منت خور  
عامای اروپ اینهمه اعجوبهای عالم خلافت را کشف کردند ابدأ دعوی  
کرامت زگردید دزدان سخن دعوی امامت می میکنند  
صاحب صنعتار فرنك انواع صنایع برصه ظهور میاورند هرگز عجیب  
حاصل نمیکند خوشه چینان خرمن آنها را عجیب ارملا اعلی میبازند  
من بر نیل منصور دود عجول هشتم ولی اجل اجل ار من است  
عداوت با عدوی دین نومی عبادت است  
نمایشات جسمانی مناهات با عداوت روحانی ندارد  
مدارس اعدایه که اصفا را مدبر مدارس علمی کند غایت لازمست  
در عصر استبداد هیچ استعداد مفید حال مستعدان نمیشود  
ماده متعلم هر چه مستعد باشد باید دست معلم اعدایه نیفتد لایق عامیه نمیشود  
اعدا عدو انسان نفس انسان است اگر عدو پرور باشد  
نفس عدوی خانگی سلطان روح است

دو دفعه از رو باشد دفعه از حفظ بنویسند ۱۱۱

( درس صدودهم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عداد اعظام اعدام اعدل صعوبت اصعب مقرر عهد و لایمهد  
سی میکنی که در عداد اخبار باشی اول فرق خیر و شر را بفهم  
فجرات ملت اول از راه علم بر قبایح و قداح است بعد از راه عمل  
اعظام علیهای معسر اعدام اعلام جهل است

تا دیروز که معنی عدل را ندانسته بودم خود را اعدل از همه میدانستم  
امروز که معنی عدل را فهمیدم عجب میگویم که تا حال مرا از قطعه قطعه نکردند  
صعوبت را در هیچ چیز ندیده نمانده اند قصور انجام را از خود بدان  
اصعب شداید محکوم بودن بحکم ظالم و مجبور بودن بر اطاعت است  
مقرر نمودن آسمان از محذب بودن زمین است

با کسی عهدی مینماید که وفای مینماید و با محال همه عهد  
انکه خود را و لایمهد بدانند بد عهدی نمیکند تا عهد آن عهد سعادت باشد  
بد عهد را بپندی قبول نکن تا چه رسد بولایمهدی

عنقریب از و لایمهد کیوان عهد ما است عهد هرود خواهد بود  
سخت گمانی اول دایل سخت عهدی است که سبب گمان است عهد میشود

نقض عهد سه روز متوالی روزه ~~کفار~~ دارد  
عهد ناپاستن از آن به ~~که~~ بپندی و نیائی : سندی  
باعهد شکن جنایات مشکن .

وفا بپند عدل است و نقض عهد فسق و نقض عهد فاسق

( درس صد و یازدهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرفه‌بین )

اعمال اعمار اعماق امان اعمال اعوجاج موج اذمان اعمام  
اعوان عین اعیان

جریده زبان عمومی ملت است اعم از آنکه نشر مدایح کند یا انتشار قذایح

طول انحرار در میان هر ملت بمقدار وسعت علم ابدان است

قبل از اقدام به هر عمل با عمق بصر عمق آرا ببین و با معیان نظر خیر

و خطر آرا بفهم و عمق را مضایقه مکن تا بمخاطرات عمیق پیروی

نواب و عقاب اعمال باید بر حاد عامل است آسره هم دخیل است

اعوجاج طبع مانع از اذعان بر حق است جهل کن که موج طبع نباشی

ابوجهل از اعمام نبی بود چون اعوجاج طبع داشت هر چه حاجت

قاصه میدید بیشتر عناد میورزید تا به ابوجهل معروف شد

قلت انوان هرگز ترا از عقیده خود ماطل ندارد همان پیدا میشود

اعور و احدالمین است. یا بد چشم که هر دو کور شود بهتر است

اعور همه را احول میخواهد و ~~صکدا~~ اولادش را کور

اعبار که بجای دیده اند کور یا کم نور باشند عیب میکنند

عن الدوله اگر ننگ چشم نبود عینک دور بین دولت است

اعبار دولت بین عداوت به دیگر نگاه نکنند اعوان دولتند و کوره اعدا

اعمارا حرمت بدرآه واجبست که عمو اولی و مطلع است

اعمال شنیع عوام را باطل حسته خود اصلاح صکن



( درس صدودر از دهم --- در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

اعباد اوهام عید عبودیت عبرت تعبیر معبر عبارت عبور  
عابر معبر معابر عابری

اعباد ملتی را باید محترم داشت یعنی اعباد مذهبی را و همچنین دولت را  
باو هام یعنی وعیدت شمع عمر ترا بی نور مگذار و بخود مگذار  
شمع عمر در سوز و گداز است خیمه پلاس او هام را از رویش بردار  
که نور بیندازد و ظلمت جهل تو را بجاه عمیق هلاک بیندازد

عبودیت نه بگفتن ( ان عبداك و ابن عبداك ) است عبودیت بمبادتست  
تو از رفتمکان عبرت نگیری آیندگان از تو عبرت میگیرند

اگر گذشتهگان عبرت بگیری تو نباشند تو عبرت بخش دیگران خواهی شد  
حواب را واقعه علم آردند نه بجهت صدق رویا بلکه بجهت تصدیق مرگ  
هر که بیدار است از خواب و بیداری خود مرگ و رجعت را تصدیق میکند  
اثر رویا عبارت از تعبیر معبر است و شدت توجه تو بوقوع آن

از هر چه عبور میکند بر حقیقت آن مروری بکن

احداث شریعه در معابر اجر عظیم دارد ای اجره تو صاع عظم از آنست  
معامله در معابر که معبر را بر عابری سنگ نماید حرام است  
عبور از معابر بی فائمه مکروهست

مملکت بی قانون قبرستانست و فائحه عابرین موعظه بر آنهاست  
معابر مأمورونی عابرین است و تصرف شرکا باید مساوی باشد

دودغه از رو بکدغه از حفظ بنویسند ۱۱۴

( درس صد و سیزدهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عباس عبوس عباسی عبیر عبیر مهنبر عتاب عتق عثمان عجب  
معجب عجب عجب عجب عجب عجب

حلفای بی امیه عایت لوس بودند و خلفای بی عباس نهایت عبوس  
هر عابرسبیل بکبابی بدهد کاروانسراهای شاه عباسی هم آموخته میشود  
اگر برای جمع این اعانه امیدو پیدا نشود ما انصای معارف به باش حاضریم  
اگر عبیر و عنبر سر کین کاو دریائی است کاکل مهنبر تهرینی ندارد  
خطاب بطریق عتاب ادب نمی باشد

بکروز اقطار بی عنبر بکمتق کهاره دارد

سلیمان حاله عثمانی از عثمان عاد اراست وان ظالمتر از این  
عجب و مناع روح ایمان معجب را میبرد

با این همه عیب معلوم عجب ورزی عایت جای عجبست

نوعی از اعلام که این همه عجب دارند معلوم نیست و در حاجت بر ایمان ندارند  
آنچه که بنظر من بسیار تحجیه می آید از بیعلمی من است و گرنه  
قدرت علم بیش از این عجبها هر صدها روز می آورد

عجز در توحید کمال توحید است ولی عمده موحد بودنست

عاجز از اعجاز معجزه را انکار میکند تا بر عجز خود اقرار نکند

نه حنان عبوس باش نه چنین لوس که همه از توبه عبوس میشوند

عجب او ضح علامت جهل است و تواضع نمونه علم و عقل

دو دفعه از رو بکندقه از حفظ بتویسید ۱۱۵

( درس صد و چهاردهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عجایز دارالمجزه عجوزه معجزه معجون معما استعمال  
مستعمل تعمیر معوریت امان تعمق عمیق  
برای عجایز دارالمجزه میسازند و آنها از رفتن بر انجاء عار میورزند  
عجوزه نازیبای دنیا دایم با قامت رعنا در زیر چادر دیبا تخیلی  
میکنند گول نخوری و خار را بجای گل نخوری  
معجزه شرط نبوت نیست! اگر چه جمعی از آنها صاحب معجزه بودند  
و معجونی در تقویت مزاج عقل مقوی تر از تقوی نیست  
در مکالمه کلمات معما استعمال نکن تا محتاج به الکن و اما نسوی  
عمارتی را میخواستی بفروشی تعمیر کن و بعد بفروش  
در ثمان معوره عمر دراز تر است نه الکن محروبه  
معوریت ملت با راح رعیت است نه با تمدنی مأمور  
معصم هر چه سلحجی باشد تو با معان نظر تعمق نما  
دریا هر چه عمیق شود مرعابی عرق نمیشود  
مردمان معجزه بین عملة شبانین میباشند و آمرین آنها خوان شهابین  
مستعمل هر چیزی عیب میسود اگر در استعمال معیوب زکرده باشند  
عبارتی را که مستعمل عامه نیست تو نیز استعمال نکن  
مستعملات عوام را اعتنا نکن که عوام تر میسوی  
از امثال متعارفه در بین عوام بهره علمی بردار و تعمق فرما

( درس صد و پانزدهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عم عمه عمو تمیم اعم عامه اعمی عمیانا عامیانه عمان  
 عناد عنید همانند عنف عنیف عنقریب عنقصد عنجده عهد  
 بنی عم را حرمت کن که عمو بجای پدر است و عموزاد برادر  
 عم و عمه مثل خال و خاله خواهر و برادرند و در حرمت باید درو مادر برابر  
 و او در کلمه عمو و خالو مثل و او در کلمه یار و حرف تعریفست

منافع عمو مبرا باید تمیم داد اعم از اینکه معلوم عامه باشد یا نباشد  
 اعمی عمیانا دامل میشود تو که از اعمیانی چرا گورانه میروی

عنوان شایرا بمراب مفروش و ریعان عمر را بکل و ریخان مکوش  
 عنید نباش که همانندین از عناد تو متعوقند

از قترا بعنف میگیری آتزیه داری میگنی به بلای عنیف مبتلا خواهی شد  
 عنقریب اصلاحات جدید خواهد شد اگر عقارب دم علم نکنند  
 عنقصد دست بر کعب بعضیها نمیزنند که ابا عنجده پرورده نعمتند  
 عامی عامه کنرا اعلمند اگر تعصب را عامد نباشند

عامه و خاصه باصطلاح عاماء سنی و شیعه را علم شده است

وفا بر عهد واجب و در تنقض معاهده معصیت و کیناره است

در این عهد سعادت ترقیات غیر مهوده را امید حصول است

عوام الناس را اعمی فرض میگنی و خود را عالم بیا که بجاه بینی

مدعی منلوب شود مدعا باطل میشود ولی ادعا بجاست

دو دغه ازرو یکدغه از حفظ بنویسید ۱۱۷  
( درس صدوشاگردهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عود عودت معاودت استعاذه مهود ذین عور عورت معاوضه  
عون معاون عدد لایعد تعدی تعادل معدات  
عود اگر عطر ندهد هیزه مست و عطر عود حاصل نمیشود که با سوختن  
فصایل فایته را عودت دادن با معاودت نمودنست بمادات فصلا  
استعاذه بمو هتین حافظ از شر تقاین است  
زن را جز صورت و دست و پا همه عضو عورت است  
دو عورت عور در يك رحت خواب بخوابند حرام است  
در معاوضه قبل از اخذ عوض رد عوض عنوان معاوضه است  
عوام را علم کلام گذارا سلام دادنست  
معاون صغفا باشی اقویا معلوب تو میسوند  
هر چه را لایعد فرض کی عددش در نزد محاسب معلوم است  
عدس یخته مزید خونست و عدس پرشته مزید صفرا  
معدات از عدل مشتتست و معنی این لغت معدوم  
چند چیز چند چیز را حور دهند : عدول عدل را ، تعدی تعال را  
عداوت عدالت را ، تعارف معارف را ، اتفاق تحقیق را ، جهالت  
علم را ، تکفیر ایمان را ، رشوه حق را ، اتفاق اتفاق را ، بانك  
براهارا ، استبداد استعداد را ، آرزو بند را  
سلطنت مشروطه بشود آکل ما کول و ما مول معلول و معلوم مجهول میگردد

معادن معادن و دیمه و دایع عذر عذار عقل عقلا عاقبت  
عواقب عقوبت معاقب تعقیب تعاقب

پدر که در تربیت پسر تقصیر میکند عقوبتش همین بس که هر که حرکات  
پسر را می بیند می گوید پر بدرت لعنت  
بسا لعنت است که از رحمت انبیا است

معادن هر مملکت و دایع اهل آن مملکت است و احتیاج آنها تضییع و دایع است  
معادن طلای تبریز تومانی نه قران مناعت دارد عینلی هم شاهد عدالت  
تو که میتوانی عادل شوی ؟ همیشه عذرت چیست ؟  
عذار نسوان عورت نیست از ستر عورت کنند

عقل آینه عواقب امور است یعنی عاقبت امور بر عقلا مستور نیست  
منکه جهل را عقل می نامد عاقل را کجا می شناسم  
عاقل عاقل شناس می شود و گرنه بهلول کجا جاهل بود  
علامت عقل تملك بر زبان است و تملك بر قرآن

علم مایه عقاست و عقل پرابه علم اگر عالم عاقل نباشد جاهل هیچ نخواهد شد  
اعداء عدو انسان نفس انسانیست که معلم جهل است  
معادن نفت معاون جرات نفس است اگر نفوس معاون باشند  
اعانت بر مستبد مهلك معین است و علتش همین

عواقب استبداد و خیم است و مستبد بد عاقبت و رجم

(درس صد و هجدهم - در کلامهای دایره کلمات حرف عین)

عقل عاقلانه تعدی متعدی عربی عرب سبی ساعی عرس  
عروس عجمه عربیه تعجم عرب  
عالم بیعقل پیدا میشود ولی جاهل عاقل ابداً پیدا نمیشود  
اعمال عاقلانه جهال تجار پست که از افعال عاقلان حاصل کرده اند  
مالی که به تعدی و عدوان جمع میشود به تبادل زمان متفرق خواهد شد  
از تعدی بدت می آید خود متعدی میشود عدل را خوش میداری  
و ظلم میکند خود بین که چقدر احق  
قرآن عربی العبارة نباشد قرآن نمیباشد  
صنج عرب چنگست و افرنج عرب فرنك عرب و تعجم مرد و غلطت  
عجمه و عربیه در حقیقت عیب کلام است تو آن احق قرابین که غلطت کلامش  
را به غلط کسی اصلاح میکنند و خود در سر دعوی غلط مرد مرا بکشتن میدهد  
داند در عیش عرس است و عروس در غصه آرث  
بها عروسی که عروس را بزازی اقمه نان می نشاند  
عروس که مهرش استطاعت می آورد بعد المقدو قبل العرس باید بخرج برود  
سبی میکند که عفايد مرد مرا در حق خود بفهمی ساعی و تمام را  
بول میدهی که تو را بتو بشناساند بخلاف آنچه که هستی  
ساعی و تمام حکم سنگ استنجا دارد که یکبار بکار میخورد و از اعتبار  
می افتد پس توجه فلزی هستی که سنگ استنجا را محنت خود قرار میدهی

۱۲۰ دودقه از رو بکدقه از حفظ بشویند

( درس صد و نوزدهم — در کلامهای وای بر کلمات حرف عین )

رعونت معنا منویت شعر مشاعره شعرا متمر مشاعر معنی  
معانی تشیع تشیع مشایعت

هر قدر بر رعونت خود پیفزائی اتقدر از منویت خود مینگاهی  
سی کسی که اعتبارات خود را در ترد اهل معنی بجئی برسانی  
در ترد یعنی هر چه با معنی بخرج بروی بیخبری را معنی تام نهاده  
مشاعر خود را با اشعار شعرای هرزه باطل مکن  
تخلصات شعر اخلاصه اشعار آنها را خوب ترجمه میکنند مثل الفاب ما که ما را  
تخلص ملك دانشاد معارف عرفان شاعر را خوب معرفی میکنند  
شاعری که معانی اشعارش را بفهمد تخلص بر خود نمی پسندد  
بر علم معارف ملامی رومی و شیخ سعدی همین کافی است که تخلص ندارند  
سعدی اسم کتابت بجهت خصوصیت بسعدین زنگی

از بس بالفاظ پرداختیم معنی معنا از بیان رفت  
عینک میزنی و از زیر عینک نگاه میکنی ای کاش که بر خود نگاه میکنی  
تشیع عبارت از قدم نهادن است بجای قدم امام ولی تو خوبی گاه ما را کشاده  
بر مبداری گویا عاهدی که از پینوا بیشتر بیفتی  
مشایعت مهمان را کسر شأن ندان آنچه مهمان از اعیان نباشد  
تشیع جنازه احبای صاحب جنازه است و احسان با عوض  
از رسوم تشیع آنچه که بسیار شایع است عملی لغو و ضایع است



درس صد و بیستم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین و خانه دروس

مدعی مدعا اصلاح مصلح اعادی معاذیر زاید مزید  
 مدعی که و کبل مصلح میشود عین مدعای خود را و وجه مصلحه قرار میدهد  
 اگر دهند کان اصلاح حال خود شایسته نگینند اگر ند کان مصلح  
 حال ایشان نخواهند شد

عجز دشمنی را مراعات پنداشتن تخم خنثال کاشتن است  
 اتحاد دشمنان تادفع شدن اعادیت یا رفع شدن معاذیر

دشمن قوی که متعهد میرخانه تو میشود خانه معمور نشده از دست میرود  
 سنگ خار بلغمه بر نمیکرد و دو لقمه های تو حرارت و پراقت میدهد تا تو را  
 میبرد لقمه ها را خودت بخور که در دفع حملات وی قوی گردی  
 آنکه در تو عقل نهاده عقلا قوم غالبه بر نفس داده تو عقلا ضعیف انگاشتی  
 و نفس اقوی پنداشتی و بهمین واسطه کار نفس را ساختی و عقلا از دست باختی  
 علم صیقل آینه عقل است و عقل جیوه آینه علم  
 محروم از عقل که تحصیل علم میکند هر چه عالمتر شود ابدا تر میشود  
 عقل که بدو قوه علم شد معلومات عالم همه کشف مجهول است ابدا که عالم شد  
 معلوماتش همه مزید نقل جهان است

کار دنیا را نساخته بکار آخرت پرداختن اسب بی لجام تاختست  
 بدن مرگبست و روح را کب مسافر که مرکبش ضعیفست در بین راه ها لگنت  
 اختتام کلام بحمد ملك تعالام باشد خیر الختام است

معاهده ایست که در جواب عریضه اجزای مکتب قیامین ایشان  
و مدیریته مکتب صورت تحریر و امضا یافته است

در تاریخ غره ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و سه هجری مکتوب  
ذیل بامضای عموم اجزای مکتب تقدیم شده درخواست معاهده  
محکمی کرده بودند که تبدیل رای را در آن مجال نباشد و چون  
درخواست ذیل در چنین اداره البته موقع قبول داشت و بلکه  
و جهاً من الوجوه امکان نمرود نبود فصول ذیل را نوشته بطبع  
رسانیده سند محکم بدست اجزا سپردم که داکترم و متحد بر انجام  
مهام مکتب اشتغال نمایند و از خداوند متعال توفیق سعادت  
میخواهم که مرا از قدرت غلبه بر نفس اماره سلوب فرماید  
- § - سواد عریضه اجزای مکتب - § -

عموم اجزای مکتب رشديه خدمت مدیر محترم اداره اقبض مدار  
ملات پرور خود عرضه میدارند که انجناب بتفصیای مدیریت خود  
بر هر یکی از معلمان و محوایشی خدمتکاران خدمتی معین فرموده است  
که اگر در اداء آن خدمت تهاون و تکاسل روا دارند پسر آینه در  
مرض خطاب آیند و محل عتاب افتند مگر خودشانرا که حدی  
محدود و تکلیفی معین تعیین نداده اند که آحاد اعضا را سر مشق  
مراقبت و دستور مواظبت داده باشند علاوه بر این در اجرای

قواعد تساوی که اول وسیله دوام و ترقی اداره مکتب است بعضی از  
اعضارا حرفی و سخن هست که از ابراز آن ممانعت پس بالتمام  
والاجماع مستدعی و متفق هستند که در این باب وثیقه مرقوم فرموده  
بطبع رسیده بجای سند بر ما بدهند که میزان مراقبت افراد اجزای  
مکتب به پناه مراقبت شخص مدیر بر ایفای عهد خود باشد معلوم است  
که محض ابقا و استحکام اساس مکتب از نوشتن چنین وثیقه مصایقه  
نخواهد رفت . صاحبان امضا خددام ملت ماهیات جامعه  
مکتب رشدیّه طهران . . . . .

— ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ —

ماهده ایست فیما بین من و اجزای مکتب رشدیّه که بحول و قوه  
الهی انجام دقایق آنرا منهد میشوم ایل خلق الله مدیر مکتب حاج  
میرزا حسن تبریزی اول مؤسس مدارس جدیده در ایران

در سال ۱۳۰۰

۱ منکه مدیر مکتب هستم و احبای معارف را متعهدم باید نظامنامه  
بسیوطی بنویسم و قانون را روح حیات هر هیأت دانسته قوانین  
محکم و تنظیمات مستحکمه را در آن نظامنامه درج کنم و عفالای اداره  
و امنای عالم و متدین را دعوت نموده محفل ساخته در جرح و تبدل  
هر يك فصلی از فصول آن مذاکره نمایم و برای تحصیل پوایان افکار

مصالحین صندوق محکم و محفوظی مبین دارم که هر کس از اعلان و اعلام رأی خود در جزئیات و کلیات فصول عذری و انفعالی دارد محرمانه بنویسد با امضا و بی امضا همان صندوق پذیرد از آنکه خود برداشته بعد از امان نظر منافع و مصالح آنها را فهمیده بمجلس اعضاء اظهار نموده علت رد و قبول آنها را سنجیده آنچه خلاصه آراست قید نظامنامه نماید و اجرای جزئیات و کلیات فصول آنرا فرض ذمه خود دانسته پیش از افراد اعضاء و اجزای مکتب خود مجدداً اعمال آن باشم و اگر اندک حلی از شخص من و از افعال و اطوار من بر نظامنامه برسد عهد بزرگ اعضاء اداره همان آن باشد که از دحام عمومی نموده مرا قطعه قطعه نمایند و ماده حیات خود را که جوهر لطیفه قانون است قوت و قدرت ابدی اقراغ نمایند

۲ منکه مدیر مکتب هستم باید در اخذ وجه اعانه عادل باشم از اغنیای زیاد بگیرم و از ضعیفان کمتر بخواهم و اطفال فقرا را مجاناً بپذیرم و ماکر نفقه و دهانش آنها را بدهم و تربیت نمایم و همه ساله صورت دخل و خرج اداره را معلوم عامه بدارم و در تعیین حقوق مالی بر اعضاء مکتب مراتب خدمت آنها را بر نفع عامه مرعی دارم نه اهمیت خدمت آنها را بر شخص خودم یعنی آنقدر از مال مکتب بخواهم بدهم که خدمت بر مکتب میکنند نه خدمت بر شخص من و در ارتقاء رتبه و ارتقای شرف آنها

از محاسن ظاهر آنها صرف نظر نموده فقط صحت عمل و نتیجه خدمت را  
میزان آنکه دارم و اگر اینچنین نکنم خاین بر عموم بوده‌ام و باید بقدر  
اتلافی که از مال مکتب کرده‌ام از وجه معاش خود بدهم و چندی  
بمسرت و شدت بگذرانم و الا انزعاج من بر عموم اهالی مکتب واجبست  
و اگر در استنفاض آنها مطیع اوامر عامه باشم و جماعتی را که بشیر  
استحقاق پرورده‌ام مدافعه و نفی آنها و ادارم البته در اینصورت قتل من  
و قتل حامیان من واجب و خونمان مباح و قتلین معزودارین هستند  
۳ منکه مدیر مکتب هستم باید اسباب راحت همه اعداء را بقدر امکان  
خود فراهم دارم و مسرین را شریک راحت خود نمایم و از مالیه مکتب  
انقدر وجه معاش بردارم که در اظهار آن احدی را متعرض ندانم و در  
خرج وجوه اعانه عادلتر و قانع‌تر از معاوین باشم و وجه اعانه که از  
مردم بگیرم مصرف آنرا با مضای معاوین برسانم و الا معاونت  
بر من حرام و اطاعت اعصاب اوامر من حرامست و اجتماع آنها  
که هیئت این اداره را تشکیل میدهد ظالمست و عاقبت به تیشه همین ظلم  
ریشه آنها کننده خواهد شد پس بر آنها واجبست که محض اصلاح این  
حوزه معارف مراد دفع و خلع نمایند و تسامح نورزند که مسامحه در  
ین سامحه از اشد معاصی خواهد شد و اگر من در قبول اعتذار و  
جابت جواب آنها مخفالت ورزم البته واجب القتام و خونها ندارم

۴ منکه مدیر مکتب هستم باید در انتخاب ناظم و اعضای علمی مکتب با ما و عفتلای اعضای اداره مشورت کنیم و کسیرا منتخب نمایم که مقبول عفتلای بوده جهال را غیر از تعبیبات جاهلانها ایراد صحیحی بر آنها نباشد و چون چنین کسانرا انتخاب نموده با اتفاق آرای اعضای مکتب مباشر شفلی کردم دیگر احلال جهال و منسدمین را وقتی نگذارم که خود را مفتضح و اوضاع اداره را مختل و مستوجب سخط خدا خواهم شد و اعضای مکتب در صورت تخلفات من از ادای تکالیف خود اگر این دقیقه را ملاحظه نمایند می توانند بر ورده و رادار خود را ادا بدارند و ان اینست که اجماع نموده تمذیق کنند که اگر من بورالت نابل این رتبه شده ام و این هیئت جور را باستخلاف تشکیل داده ام و ابداً قابل این رتبه نبوده ام البته ظالم و سخر خود و هوا پرست و خود ستایم و اگر با انتخاب دیگران مدیر این اداره شده ام پس باید همیشه صلاح دیگرانرا منظور داشته مصالح عمومرا بر منافع خود رجحان نهم و اگر خود بخود تاسیس اداره کرده مردمرا بدور خود خوانده ام مردم مختارند که مرا ترک کرده اصلاح از مرا احنبار کنند و اگر من مانع تشکیل هیئت صحیحه بوده مختل و مودنی بر اعضای ان اداره صالحه و مصلحه باشم خون مباح و واجب المقم و عهدواقعی و سعادت ملی آنها آنروز است که اجماع نموده مرا قضاة قضاة نمایند

( نبیه الیه قلبین )

۱۲۷

( یارشاد الصالحین )

ه منکه مدیر مکتب هستیم باید در حفظ ناموس دینی و دسیوی اطینال  
سراقب باشم و خائنین دین و دنیای آنها را بتعلیمی و ریاست بر آنها نگرارم  
بجهد بلیغ نمایم که احکام سپاسی جسمانی و روحانی آنها را هم منان و هم مردم  
رود و کسانی که مطیع اوامر الهی و متشرع بشریت محمدی نیستند  
ببشر تعلیم و تربیت آنها نشود و اگر بخلاف این رفتار نموده جانب دینت  
بمدین اطفال را مراعات نکردم یا از مهارف جسمانی آنان صرف  
نظر نموده فقط تعلیمات روحانی آنان را منظور داشتیم در هر دو صورت  
قشه قسا و زوال آنها را کشیده ام پس بر اعمای مکذب که وکلای با  
ثبتمات هستند فرض و متحتم است که اجرا و اعمال برگرام امضا  
نده ها مکتب را فریضه خود دانسته باعمال و اجرای آن بردارند  
اگر هوای نفس مرا مانع از قبول قول آنها شده منصرف بر امضای او نکاز  
طلا خود بشم فوری اعلان عزل مرا منتشر کرده مراجعه خارج را  
من عدغن نمایند و هر که بخدمت عنایت آنها سبب ضعف آن و  
سزید قدرت من گردیده است که قادر بر عسرت من نباشند احوال کنند  
بمرا بقتل برسائند که قاتلین من مأجور و زنده جاوید هستند  
( هناما کتبت و الکاکی هو الله الواحد القهار و هو علی کاشی شهید )

اصول تدریس خاصه این کتاب در دیباچه جلد اول لغات الکتابه مندرج است که معلمین متدین را جز بان اصول اجرت تدریس حلال نخواهد شد

حضرات معلمین حق دارند که این عهد و انحصار را محض اغراق یا ایس علیه الاتفاق تصور کنند زیرا که هر سالت جز مسالت خود را مستقیم نمی داند ولی بدانند که مراد از تأسیس این اصول تدریس جز آنکی تنقیه و تنقیح حق دیگر نیست اساسی است که حکمای تعلیم . فلاسفه معلمین اروپا تأسیس فرموده برای مدارس ایران بر ایکن داده اند اگر چه در نقل و تحویل این گوهر گران بها سفر ها کرده و زحمتهای کثیره تا بدست آورده و تقدیم کرده ام لیکن زحمات خود را هرگز و نمی تمکذوم زیرا که در حجاب منافع ملی چندین نفوس مثل خود را بشیزی بیشتر قیمت نمیدانم فقط تمای خالصانه اینکه منحصانه یک نگاه و یک نیم نگاه را مضایقه فرمایند

### ﴿ قیمت ﴾

در تمام مسالت داخله جلدی سه قرانست و اجرت پست ندارد برای مدارس در صد جلد ده جلد بجائی است و حد انصاب فقط صد است کما علی و کبفها علی